

تحلیلی انتقادی از نظریه‌های تکاملی در خصوص شیوع باورهای دینی

سید مهدی بیابانکی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱۲/۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۴/۹)

چکیده

این که «چرا باورها و فعالیت‌های دینی در فرهنگ‌های مختلف بشری و در همهٔ زمان‌ها شیوع گسترده‌ای داشته و دارد؟» مسئله‌ای است که در چند دههٔ اخیر مورد توجه بسیاری از فلاسفه و دانشمندان مرتبط با حوزهٔ دین قرار گرفته است. نظریات تکاملی می‌کوشند با مطالعهٔ دین به عنوان یک پدیده طبیعی، به این پرسش پاسخ دهند. دو دسته نظریهٔ تکاملی در خصوص این مسئله وجود دارد که عبارت‌اند از نظریهٔ محصول فرعی و نظریهٔ انتخاب گروهی. ما در این مقاله ضمن تحلیل و بررسی دو نظریهٔ فوق، نشان می‌دهیم که این دو نظریه در پاسخ به پرسش فوق چندان موفق نیستند. تحلیل ما نشان می‌دهد که این دو نظریه در چهار محور اساسی با چالش مواجه هستند: (۱) ابهام در مفهوم «سازگاری تکاملی دین»، (۲) تلقی و تعریف محدود و ناقص از دین، (۳) محدودیت‌ها و شکاف‌های تبیینی، و (۴) عدم تمایز میان بنیان‌های طبیعی و عقلانی باورهای دینی. *پژوهش‌های فلسفی و مطالعات فلسفی*

کلید واژه‌ها: سازگاری، شیوع باورهای دینی، نظریه انتخاب گروهی، نظریه تکامل، نظریه محصول فرعی.

۱. مقدمه

باورهای «دینی» در فرهنگ‌های مختلف بشری و در همه زمان‌ها شیوع گسترده‌ای داشته و دارد، و همه فرهنگ‌های انسانی درگیر فعالیت‌هایی هستند که اصطلاحاً «دینی» خوانده می‌شود. مردم‌شناسان معتقدند ادیانی که در مشخصه‌های فراطبیعی مشترکند (از قبیل باور به خدا، زندگی پس از مرگ، تأثیر دعا در تغییر مسیر طبیعی رخدادها، آیین‌های مذهبی و ...) تقریباً در تمامی فرهنگ‌های روی زمین یافت می‌شوند [5]. حفاری‌های باستان‌شناسی، پژوهش‌های جامعه‌شناسی و همچنین انسان‌شناسی این واقعیت را به خوبی نمایان کرده است.

اغلب فلاسفه و دانشمندان مرتبط با حوزه دین معتقدند که این شیوع گسترده باورهای دینی، پدیده‌ای است که نیاز به تبیین دارد و حتی برخی از سر بر آوردن بانگ تبیین خواهی آن سخن می‌گویند [12, p. 77]. حتی فلاسفه‌ای که اعتقادی به موجه بودن باورهای دینی ندارند، این شیوع گسترده را پذیرفته و بر لزوم تبیین این پدیده تأکید دارند.

آنچه امروزه بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته است، تبیین‌های تکاملی از این پدیده است. تبیین‌های تکاملی می‌کوشند با استفاده از نظریه تکامل، یک تبیین علی طبیعی از این پدیده ارائه دهند. دو نظریه تکاملی شاخص در این خصوص عبارتند از: نظریات مبتنی بر سازگاری تکاملی و نظریه محصول فرعی. در یک دهه اخیر، مباحث چالش برانگیز قابل توجهی میان مدافعان دو رویکرد فوق در خصوص تبیین پدیده‌های دینی شکل گرفته است. در چنین فضایی، نقدها در خصوص هر یک از دو رویکرد فوق، عمدتاً با پذیرش و قبول یک رویکرد و نقد رویکرد دیگر بر اساس آن، همراه بوده است. هدف ما در این جا، نقد یک رویکرد و دفاع از رویکرد رقیب نیست، بلکه می‌خواهیم نشان دهیم هر دو رویکرد فوق (که در ابتدائشان بر نظریه تکامل با هم اشتراک دارند) با چالش‌ها و محدودیت‌های اساسی مواجهند. سخن ما در این مقاله این است که هر دو نوع تبیین، چالش‌های مشترکی دارند و لذا توسل به یکی از این دو و نقد دیگری بر اساس آن، رویکرد قابل قبولی نیست. بر این اساس، ابتدا برخی از شواهدی که در خصوص شیوع باورهای دینی ارائه شده است را مطرح می‌کنیم. سپس دو نظریه اصلی که در تبیین این پدیده وجود دارد را شرح و تحلیل خواهیم کرد. در نهایت، چهار چالش اساسی که نشان دهنده عدم موفقیت تبیین‌های تکاملی از این پدیده است را ارائه و تحلیل می‌نماییم.

۲. تبیین‌های تکاملی از شیوع باورهای دینی

تا قبل از این، دو دلیل عمده برای شیوع باورهای دینی وجود داشت. نخست این ایده که گرایش‌هایی فطری در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد که آن‌ها را به اخذ باورهای دینی به خصوص خداباوری سوق می‌دهد. دلیل دوم، عبارت است از جریان قدرتمند وحی و نبوت که بر مبنای ادیان ابراهیمی از ابتدای خلقت آدم در زمین حضوری مؤثر و تعیین کننده داشته است. بر این اساس، خداوند از طریق انبیاء، حقایق دینی را به گوش اغلب انسان‌ها رسانده که ثمره آن، غلبه پر رنگ ادیان ابراهیمی در میان ادیان حاضر در جهان است.

هر دو دلیل فوق به نوعی تبیین‌های فراطبیعی برای توضیح شیوع باورهای دینی به شمار می‌آیند. آن‌چه تلاش‌ها در دو دهه اخیر برای تبیین باورهای دینی را از گذشته متمایز می‌کند، تأکید آن‌ها بر تبیین‌های طبیعی از شیوع باورهای دینی است. پژوهش‌های جدید بر این پرسش متمرکز شده که علل و مکانیزم‌های طبیعی دخیل در تقویت و شیوع باورهای دینی چیست؟ دو حوزه اصلی که می‌کوشند به این سؤال پاسخ دهند عبارتند از روان‌شناسی تکاملی و علوم شناختی دین. هر دو حوزه از نظریه‌های تکاملی برای تبیین و توضیح شیوع باورهای دینی بهره می‌گیرند.

نظریه‌های تکاملی وقتی به خصیصه‌ای در مقیاس جهانی می‌رسند (مثل شیوع باورهای دینی) می‌کوشند تبیینی تکاملی از آن ارائه کنند، بدین شکل که مایلند بدانند آن ویژگی چگونه به بقا و ازدیاد نسل موجوداتی که آن خصیصه را دارند کمک کرده است. در خصوص شیوع باورها و فعالیت‌های دینی نیز این نظریات می‌کوشند نشان دهند که دین چگونه به بقا و ازدیاد نسل انسان‌ها کمک نموده است.

نظریه‌های مختلف در این حوزه را می‌توان در قالب دو دسته زیر صورت‌بندی نمود. دسته نخست، نظریاتی هستند که می‌کوشند فعالیت و باور دینی را بر اساس «سازگاری تکاملی» توضیح دهند. دسته دوم، فعالیت و باور دینی را به عنوان «محصول فرعی» برخی ویژگی‌های سازگار دیگر در نظر می‌گیرند. در ادامه، هر یک از دو رویکرد فوق را معرفی و به تحلیل آن می‌پردازیم.

۲.۱. نظریهٔ محصول فرعی

بخش قابل توجهی از تلاش‌ها برای تبیین علمی باورهای دینی، بر روی «نظریه محصول

فرعی» متمرکز شده است. محققانی همچون آتران^۱، بویر^۲ و بلوم^۳ از افراد شاخص این حوزه به شمار می‌آیند. ما نظریه محصول فرعی را با محوریت آثار آتران شرح خواهیم داد. پژوهش در خصوص شیوع باورهای دینی در سراسر فرهنگ و تاریخ بشر، آتران را با دو پرسش اساسی زیر مواجه می‌سازد:

۱. چرا انسان‌ها حتی آن‌هایی که تصریح می‌کنند به دین و هویت فراطبیعی باور ندارند، دارای چنین تمایلاتی هستند؟

۲. چرا انسان‌ها بر خلاف جریان تکامل (که ناظر به بقا و ازدیاد نسل به پیش می‌رود) هزینه‌های گزافی برای باور و عمل دینی خود می‌پردازند؟

در خصوص پرسش نخست، او آزمایشی موسوم به «آزمایش جعبه جادویی^۴» را به کار برد تا این واقعیت را نشان دهد. آتران به دانشجویان جعبه‌ای می‌داد و وانمود می‌کرد که این جعبه یک جعبه مقدس روحانی است که از کاوش‌های باستان‌شناسی در آفریقا به دست آمده است. او به دانشجویان می‌گفت که ویژگی این جعبه آن است که اگر احساس و نیت بدی نسبت به دین داشته باشید، هر آنچه که درون جعبه بیاندازید، جعبه آن را از بین خواهد برد. آتران وقتی از دانشجویان می‌خواست که مدادشان را داخل جعبه بیاندازند، دانشجویان با شوخی و خنده این کار را می‌کردند. وقتی از آن‌ها می‌خواست که گواهینامه رانندگی‌شان را داخل جعبه بیاندازند اکثر آن‌ها پس از مکثی معنادار این کار را می‌کردند. ولی وقتی از آن‌ها می‌خواست که دستشان را داخل جعبه کنند، تنها تعداد کمی از آن‌ها حاضر بودند این کار را کنند، حتی آن‌هایی که قبلاً تصریح کرده بودند که باوری به دین و عوامل فراطبیعی ندارند. پرسش آتران این بود که اگر آن دانشجویان به خدا و عوامل فراطبیعی باور ندارند، پس از چه چیزی می‌ترسند؟ [5].

در خصوص پرسش دوم، آتران با بررسی‌های باستان‌شناسی و تاریخی این نکته را درمی‌یابد که دینداران هزینه‌های گزافی برای حفظ و انتقال باورهای خود پرداخته‌اند، حتی گاهی جان خود را برای حفظ باورهای دینی‌شان فدا نموده‌اند [1, p.4]. او می‌نویسد: «عمل دینی هزینه‌های گزافی دارد: با قربانی کردن و صرف ثروت، با هزینه‌های عاطفی (با تحریک دائم همراه با خوف و رجا)، با تلاش شناختی (این‌که شبکه باورمان هم باید واقع‌نگر باشد و هم باید به وجود و عمل هویت فراطبیعی و

1. Scott Atran
2. Pascal Boyer
3. Paul Bloom
4. magic-box demonstration

نامشهود باور داشته باشد) و ...» [1, p. 4]. این امر به نظر می‌رسد در تقابل با عنصر بقا و ازدیاد نسلی است که تبیین‌های تکاملی، ناظر به آن شکل می‌گیرند.

آتران برای تبیین این دو پرسش و تعارض نهفته در آن‌ها، همسو با بسیاری از محققان در حوزه علوم شناختی دین، بر روی تکامل ادراک و شناخت انسان متمرکز می‌شود. تا قبل از این، عمده تمرکز تکامل‌گرایان بر روی تکامل اندام‌ها استوار بود و کمتر از تکامل ادراک و شناخت سخن به میان می‌آمد. آتران این پرسش را مطرح کرد که آیا در عملکرد ادراکی و شناختی ما انسان‌ها، عناصر یا مکانیزم‌هایی وجود دارد که به نحو تکاملی ما را مهیای پذیرش عوامل فراطبیعی کرده باشد به گونه‌ای که حاضر به هزینه‌های گزاف برای آن شده باشیم؟ [1]

آتران برای پاسخ به این پرسش‌ها، از نظریه «محصول فرعی» که قبلاً توسط **لوانتین**^۱، زیست‌شناس تکاملی مشهور، ارائه شده بود بهره می‌گیرد. لوانتین میان پدیده‌هایی که خودشان سازگاری تکاملی دارند با پدیده‌هایی که محصول فرعی یک صفت سازگار تکاملی دیگر هستند تمایز می‌گذارند. مثلاً داشتن گلبول خون که توانایی حمل اکسیژن را دارد، یک صفت سازگار است که ناظر به بقا و ازدیاد نسل موجود زنده شکل گرفته است. اما قرمز بودن گلبول خون، خودش یک صفت سازگار نیست، بلکه محصول فرعی صفت نخست است. در واقع، قرمز بودن گلبول خون، خودش هیچ مزیت تکاملی (مرتبط با بقا و ازدیاد نسل) ندارد و تنها محصول فرعی داشتن گلبول است. زیست‌شناسان، این گونه صفات را «اسپندرل» می‌نامند.^۲ از نظر مدافعان نظریه محصول فرعی، تکامل زیستی موجب شکل‌گیری مغز انسان و بزرگتر شدن آن گشته است. این خصیصه به خودی خود «هدف» تکامل بوده است. اما در این میان، بسیاری از ویژگی‌ها و توانمندی‌های شناختی و ذهنی در انسان شکل گرفته که می‌توانند اسپندرل باشند، به این معنی که این ویژگی‌ها و توانایی‌ها، صرفاً نتیجه فرعی ایجاد چنین ساختار پیچیده‌ای (مغز) هستند [5].

آتران با توسل به نظریه محصول فرعی، می‌کوشند جنبه‌های مختلف دین (مثل باور به خدا، زندگی پس از مرگ، دعا و ...) را به عنوان یک سری تمایلات شناختی تبیین

1. Richard Lewontin

۲. اسپندرل (spandrel) یک مفهوم عاریتی از معماری است و به معنای نواحی V شکلی است که بین دو سقف هلالی شکل می‌گیرد.

کنند که همراه دیگر توانایی‌های شناختی ما تکامل یافته است. بر این اساس، مجموعه‌ای از تمایلات شناختی ترکیب می‌شوند تا تبیین کنند چرا انسان در پذیرش و انتقال باورهای دینی بسیار مستعدند. این تمایلات شناختی، اسپندرل‌ها یا محصولات فرعی دیگر قوای شناختی ما هستند [11, p. 17].

پیشنهاد‌های مختلفی برای تبیین جنبه‌های مختلف دین به عنوان تمایلات شناختی وجود دارد. اما رویکردی که آتران اتخاذ می‌کند و بیشترین توجه را درون و بیرون این شاخه به خود جلب کرده است، پیشنهادی است که بر اساس آن، باور به عوامل فراطبیعی ناشی از مکانیزمی است که اصطلاحاً «ابزار کشف عامل»^۱ (به اختصار ADD) نامیده شده است [2, p. 773]. بر این اساس، همه انسان‌ها در فرآیند تکامل به مکانیزم شناختی ADD مجهز شده‌اند که کارش تشخیص عامل‌هایی است که علت فاعلی وقایع و رخداد‌های پیرامون ما هستند.

برای روشن شدن نحوه عملکرد ADD مثال زیر را در نظر بگیرید. فرض کنید یکی از اجداد غارنشین ما، در علفزاری مشغول قدم زدن است که ناگهان صدای خش‌خشی را از میان علفزار می‌شنود. او عاملی که این صدا را تولید کرده مشاهده نمی‌کند. اما باید تصمیم بگیرد که صدا ناشی از چیست؟ آیا ناشی از یک عامل قصدمند (مثل یک ببر) است یا ناشی از باد است که عامل قصدمند نیست؟ در این جا دو نوع خطا در تشخیص عامل، قابل تصور است:

خطای نوع ۱ (کذب‌های ایجابی): او باور دارد که صدا ناشی از ببر است در حالی که در واقع، صدا ناشی از باد است و هیچ ببری بین بوته‌ها نیست.

خطای نوع ۲ (کذب‌های سلبی): او باور دارد که صدا ناشی از ببر نیست (بلکه از باد است)، در حالی که در واقع، صدا ناشی از ببر باشد.

روشن است که هزینه‌های این دو نوع خطا، نامتقارن است. به لحاظ تکاملی، مزیت با خطای نوع ۱ است، زیرا کذب‌های ایجابی هزینه‌های بسیار کمتری دارند؛ مثلاً باعث اتلاف انرژی و زمان فرد غارنشین می‌شود، زیرا باعث می‌شود او بی‌جهت پا به فرار بگذارد. اما کذب‌های سلبی ممکن است هزینه‌های سنگینی در برداشته باشد و حتی بقا و حیات فرد را تهدید کند [9, p. 174]. از این‌رو، آتران و دیگر طرفداران نظریه محصول فرعی معتقدند فرآیند تکامل، اجداد ما را به این سمت برده که همواره وقتی با

1. Agency Detection Device (ADD)

شواهد مبهمی روبرو می‌شوند، فرض وجود عامل را بر فرض‌های دیگر ترجیح دهند. یعنی مکانیزم شناختی ADD آن‌ها، دارای یک سوگیری برای ترجیح ایجاب‌های کاذب بر سلب‌های کاذب گشته است.^۱

طرفداران نظریه محصول فرعی استدلال می‌کنند که فرآیند تکامل ADDها را تبدیل به ADDهای بسیار حساس کرده است (HADD^۲). مکانیزم شناختی HADD تعداد خطاهای نوع ۲ را با افزایش تعداد خطاهای نوع ۱ کاهش می‌دهد [7, p. 951] و از این طریق بقا و ازدیاد نسل ما را تضمین می‌نمایند. آزمایش‌های تجربی زیادی برای تأیید وجود چنین مکانیزم شناختی در انسان انجام گرفته و تلاش‌ها برای تدقیق آن همچنان ادامه دارد. اما ارتباط این مکانیزم شناختی تکاملی با باور به عوامل فراطبیعی چیست؟ طرفداران نظریه محصول فرعی معتقدند HADDها ذهن ما انسان‌ها را آماده می‌کنند تا وجود عواملی را در محیط اطرافمان فرض کنیم که آن‌ها را مشاهده نمی‌کنیم. به عبارت دیگر، HADDها ما را مستعد می‌کنند که برخی عوامل نامشاهدتی را در اطراف خود فرض کنیم، عواملی که اساس باورهای دینی ما را تشکیل می‌دهند. وجود چنین مکانیزم‌های شناختی در ما، نشان می‌دهد که ما در فرآیند تکامل، به مکانیزم‌هایی مجهز شده‌ایم که ما را مستعد پذیرش هویات فراطبیعی می‌نمایند. از آنجا که این مکانیزم‌ها محصول یک فرآیند تکاملی هستند، همه انسان‌ها آن را دارا می‌باشند و این نشان می‌دهد چرا باور به عوامل فراطبیعی این قدر در جوامع انسانی شایع است. بعلاوه هر چند این باورها، هزینه‌هایی برای انسان‌ها دارد اما در نهایت ناظر به بقا و حیات انسان‌ها است (آن‌چنان که در مثال غارنشین دیدیم) و لذا تعارضی با جریان تکامل ندارد.

بنابراین، دیدگاه مدافعان نظریه محصول فرعی در تبیین شیوع باورهای دینی را می‌توان این گونه خلاصه کرد:

۱. جنبه‌های مختلف دین (مثل باور به خدا و ...) ریشه در تمایلات و مکانیزم‌های شناختی دارند که همراه دیگر توانمندی‌های شناختی ما تکامل یافته‌اند.
۲. این مکانیزم‌های شناختی، اسپندل‌ها یا محصولات فرعی دیگر قوای شناختی ما هستند (خودشان مزیت تکاملی ندارند)

۱. ما نیز این‌گونه تکامل یافته‌ایم و اغلب این سوگیری را داریم. مثلاً شب‌هنگام وقتی صدای افتادن گلدانی را از حیاط خانه می‌شنویم، در گام نخست و غالباً به طور خودکار، آن را به یک عامل قصدمند (مثل گربه یا دزد) نسبت می‌دهیم تا باد.

۳. از آن جا که این مکانیزم‌ها محصول فرآیند تکاملند، همه انسان‌ها واجد آن‌ها هستند و این رمز شیوع گسترده باورهای است که خروجی آن مکانیزم‌ها به شمار می‌آیند. این که تلاش مدافعان نظریه محصول فرعی برای تبیین شیوع باورهای دینی، تبیین موفق و موجهی است یا نه، موضوعی است که در بخش تحلیل و بررسی به آن خواهیم پرداخت. اکنون لازم است، دسته دوم دیدگاه‌ها در این خصوص را توضیح دهیم.

۲.۲. نظریات مبتنی بر سازگاری تکاملی

نظریات مبتنی بر سازگاری^۱ تکاملی، دین را به عنوان یک یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های تکاملی می‌دانند که به وجود آمده تا بقا و تولید مثل را افزایش دهد. بر این اساس، دین خود یک مشخصه سازگار و سودمند است نه این که محصول فرعی یک ویژگی سازگار دیگر باشد، و لذا به خودی خود دارای مزیت تکاملی است که به بقا و ازدیاد نسل ما و اجداد ما کمک کرده است. در خصوص این که دین چگونه این نقش را ایفا می‌کند پیشنهادات متنوعی ارائه شده است.

مشهورترین نظریه در این خصوص، که بیشترین توجه را جلب کرده، توسط **دیوید ویلسون** ارائه شده است. او با نوشتن کتابی با عنوان «کلیسای داروین: تکامل، دین و سرشت جامعه^۲» نظریه سازگاری تکاملی دین را به شکل عمومی مطرح نمود و آن را «تفسیر کارکردی^۳» از دین نامید [13, p. 74]. از نظر او زمانی می‌توان دین را فهمید که کارکرد آن مشخص شود. لذا پرسش‌های اساسی او عبارت است از این که: چرا چیزی به نام دین وجود دارد؟ چرا ادیان به وجود می‌آیند و به حیات خود ادامه می‌دهند؟ آن‌ها برای چه هستند و کارکرد یا هدف آن‌ها چیست؟ [10, p. 145]

پاسخ ویلسون این است که ادیان نقش مهمی در انتخاب گروهی ایفا می‌کنند. او می‌گوید: «بسیاری از ویژگی‌های دین، مثل سرشت عوامل فراطبیعی و رابطه آن‌ها با انسان‌ها، می‌توانند به عنوان فعالیت سازگاری تبیین شوند که طراحی شده‌اند تا گروه‌های انسانی بتوانند به عنوان واحدهای سازگار عمل کنند» [13, p. 51]. ویلسون استدلال می‌کند که فعالیت‌ها و باورهای دینی در سطح گروه به نحو سازگاری سودمند هستند بدین معنی که گروه‌هایی که در فعالیت‌های دینی شرکت دارند، احتمال

1. adaptation

2. David Sloan Wilson, Darwin's Cathedral: Evolution, Religion and the Nature of Society

3. Functional interpretation

بیشتری برای بقا و تولید مثل دارند، زیرا تعهدات و فعالیت‌های دینی، یک گروه را منسجم‌تر می‌کند، احتمال بیشتری برای همکاری بین افراد در آن وجود دارد، و احتمال فداکاری توسط افراد به سود گروه در آن زیاد است [13, p.118]. بر این اساس، گروه‌های دینی به دلیل انسجام بیشتر و دارا بودن افرادی که آماده فداکاری برای گروه هستند و داشته‌های خود را با دیگران تقسیم می‌کنند و آمادگی بیشتری برای جنگ و دفاع دارند، امکان بقای بیشتری نسبت به گروه‌های دیگر دارند.

اما چرا فرد باید به خاطر گروه فداکاری کند و بقا و ازدیاد نسل خویش را به خاطر گروه به خطر بیندازد؟ این به اصطلاح خودزنی تکاملی به نفع گروه، چگونه با سازگاری تکاملی فردی قابل جمع است؟ ویلسون با ارائه مثالی می‌کوشد که مسئله فوق را بگشاید [13, pp. 13-15]. یک دسته پرنده را در نظر بگیرید که بعضی از آن‌ها به عنوان دیده‌بان عمل کرده و به هنگام حضور شکارچی، دیگر پرنده‌ها را آگاه می‌کنند. داشتن دیده‌بان برای گروه مفید است ولی برای خود دیده‌بان احتمالاً خطرناک است، زیرا او بیش از دیگر پرنده‌ها در معرض خطر است چرا که با به صدا در آوردن آهنگ خطر، بیشتر در معرض دید شکارچی قرار می‌گیرد. بعلاوه، او وقت کمتری برای جمع‌آوری غذا دارد. لذا به نظر می‌رسد پرندگان دیده‌بان بیش از یکی دو نسل در گروه دوام نیاورده و همگی از بین بروند. ویلسون برای حل این تعارض، این ایده را مطرح می‌کند که در یک گروه از پرندگان، فرض کنید ۱۰ پرنده دیده‌بان وجود دارد که ۳ نفر از آن‌ها به خاطر گروه قربانی شوند. ولی گروهی که دارای پرندگان دیده‌بان است به احتمال قوی در رقابت با گروهی که پرندگان دیده‌بان ندارند، بقا و تولید مثل بیشتری دارند. در این گروه، ۷ پرنده دیده‌بان زنده می‌مانند و ژن خود را به نسل بعد منتقل می‌کنند، و لذا در پرتو بقای گروه، ژن دیده‌بان هم باقی خواهد ماند. ویلسون معتقد است در خصوص دین نیز وضعیت همین گونه است. دیندار بودن برای هر فرد هزینه‌هایی دارد، که این هزینه‌ها می‌تواند در پرتو منفعت داشتن برای یک گروه منسجم، بقا و تولید مثل خود فرد را نیز تضمین کند.

بنابراین، دیدگاه مدافعان نظریه انتخاب گروهی در تبیین شیوع باورهای دینی را می‌توان این گونه خلاصه کرد:

۱. دین یک مشخصه سازگار است که به خودی خود دارای مزیت تکاملی است (بقا و تولید مثل را افزایش می‌دهد)

۲. فعالیت‌ها و باورهای دینی در سطح گروه سازگار هستند، زیرا انسجام، همکاری و فداکاری افراد به سود گروه در آن زیاد است.
۳. سازگاری در سطح گروه، رمز شیوع باورها و فعالیت‌های دینی است.

۳. تحلیل و بررسی

پس از بیان اصول کلی دو رویکرد اصلی مبتنی بر نظریه تکامل در خصوص تبیین شیوع باورهای دینی، در این بخش قصد داریم میزان موفقیت این دو رویکرد را در تبیین مسأله فوق بررسی کنیم. قبل از بررسی این مسأله، تذکر این نکته لازم است که در یک دهه اخیر، مباحث چالش‌برانگیز قابل توجهی میان مدافعان دو رویکرد فوق در خصوص تبیین پدیده‌های دینی شکل گرفته است. در چنین فضایی، نقدها در خصوص هر یک از دو رویکرد فوق، عمدتاً با پذیرش و قبول یک رویکرد و نقد رویکرد دیگر بر اساس آن، همراه بوده است. هدف ما در این جا، نقد یک رویکرد و دفاع از رویکرد رقیب نیست، بلکه می‌خواهیم نشان دهیم هر دو رویکرد فوق (که در ابتدائشان بر نظریه تکامل با هم اشتراک دارند) با چالش‌ها و محدودیت‌های اساسی مواجهند. بر این اساس به نظر می‌رسد این دو نظریه، با ۴ چالش اساسی در خصوص تبیین شیوع باورهای دینی مواجه هستند که در ادامه، به آن می‌پردازیم.

۳.۱. ابهام در سازگاری تکاملی دین

هر دو نظریه به نوعی بر مفهومی به نام «سازگاری تکاملی» استوار گشته‌اند. نظریه محصول فرعی، خود دین را سازگار نمی‌داند، اما آن را محصول فرعی صفات سازگار دیگر می‌داند. نظریه انتخاب گروهی نیز دین را یک ویژگی سازگار می‌داند که مبتنی بر کارکردهای اجتماعی شکل گرفته است. در خصوص سازگاری تکاملی دین دو نکته را باید مد نظر داشت: اولاً، خود مفهوم «سازگاری» هنوز یک مفهوم مبهم، هم در فلسفه زیست‌شناسی و هم در نظریه تکامل است [11, p. 14]. ثانیاً، حتی اگر فرض کنیم که درک قابل قبولی از مفهوم «سازگاری» وجود دارد، تعیین مصادیق سازگاری یک چالش جدی است. تعیین سازگاری یک صفت ساده در زیست‌شناسی، گاه بسیار دشوار و بحث‌برانگیز است. حال، در خصوص یک پدیده پیچیده مانند دین که در شرایط متنوع اجتماعی و محیطی وجود دارد، با صفات و ویژگی‌های بسیار مختلف که هر یک ظهورات بسیار متفاوتی دارند، مشخصه سازگاری چگونه می‌تواند به کار گرفته شود و چه معنایی دارد؟

شاید بتوانیم بگوییم که دین، رفتارهایی را تولید می‌کند که سازگار هستند و بقا و تولید مثل را افزایش می‌دهند، اما چگونه می‌توانیم از سازگاری خود دین سخن بگوییم و مهمتر از آن این‌که، چگونه می‌توانیم میزان سازگاری آن را تعیین کنیم؟ به تعبیر اسکولوس، مفهوم سازگاری را شاید بتوان در خصوص رفتارهایی که دین منجر به آن‌ها می‌شود، مهم دانست اما به کار بردن آن در خصوص خود دین به عنوان یک کل پیچیده چندان معقول به نظر نمی‌رسد. او می‌گوید:

چگونه می‌توانیم این سازگاری را محاسبه کنیم؟ آیا باید تعداد دین‌های سازگار و همچنین تعداد دین‌های ناسازگار یا بدسازگار را بشماریم و بعد بر اساس اکثریت، در خصوص سازگار بودن یا نبودن دین قضاوت کنیم؟ یا باید تعداد کل طرفداران یک دین و سازگاری یا عدم سازگاری زیستی آن‌ها را ملاک قرار دهیم؟ یا نفوذ و تأثیر دین روی زندگی طرفدارانش را ملاک قرار دهیم و بر اساس لذت یا آرامشی که برای آن‌ها ایجاد می‌کند در خصوص سازگاری یا ناسازگاری دین تصمیم بگیریم؟ یا نفوذ یکپارچه یک دین را در طول تاریخ، ملاک سازگاری آن در نظر بگیریم؟ [11, p. 16].

البته این مشکل در خصوص نظریه محصول فرعی کم‌رنگ‌تر به نظر می‌رسد زیرا که این نظریه، خود دین را به عنوان یک امر تکامل یافته مبتنی بر سازگاری لحاظ نمی‌کند، بلکه دین را به عنوان امری می‌بیند که شامل تمایلات شناختی‌ای است (مانند HADD) که همراه دیگر توانمندی‌های شناختی ما تکامل یافته است. اما از آنجا که آن‌ها نیز این تمایلات شناختی را اسپندرل یا محصولات فرعی دیگر قوای شناختی می‌دانند (قوایی که بر اساس سازگاری تکاملی شکل گرفته‌اند) به نوعی آن‌ها نیز درگیر با مفهوم سازگاری تکاملی هستند.

بعلاوه، اسپندرل یا محصول فرعی بودن HADD و دیگر مکانیزم‌های شناختی مرتبط با دین، با این مطلب که انسان‌ها حاضرند به خاطر باورهای دینی‌شان هزینه‌های گزافی پرداخت کنند، همخوانی ندارد. مدافعان نظریه محصول فرعی هنوز برای این تعارض، پیشنهاد قانع‌کننده‌ای ارائه نداده‌اند. از اینرو، این پرسش که آیا HADD و دیگر مکانیزم‌های شناختی مرتبط با دین، خودشان اسپندرل هستند یا نه، مسأله‌ای است که هنوز مورد اختلاف محققان این حوزه است.

۲.۳. تلقی محدود و ناقص از دین

از نگاه ویلسون، دین یک سیستم پیچیده با هدف متحدکردن و هماهنگ کردن یک جمعیت از مردم برای دستیابی به یک مجموعه از اهداف مشترک به وسیله عمل جمعی است [13, p. 91]. در واقع، او تصور می‌کند که دین، فعالیتی است که مردم برای دستیابی به یک مجموعه مشترک از اهداف بدان متعهد می‌شوند. تعریف و تلقی ویلسون از دین، بسیار ناقص و محدود به نظر می‌رسد. او به این پرسش‌ها که (مثلاً) هدف مسلمان بودن چیست؟ هدف باور به خدا یا باور به زندگی پس از مرگ چیست؟ این چنین پاسخ می‌دهد که هدف انسان‌ها از این گونه باورها، رسیدن به یک سری اهداف مشترک اجتماعی است که در نهایت، بقا و ازدیاد نسل فرد و اجتماع را تأمین کند. اما این سؤال وجود دارد که چرا باورهای دینی بر خلاف بسیاری از باورهای ما، باید برای رسیدن به هدفی مورد اعتقاد باشند؟ آیا این باورها که «ما در ایران زندگی می‌کنیم» یا «مجموع دو عدد ۳ و ۴ می‌شود ۷» برای رسیدن به هدفی مورد اعتقاد ماست؟ آیا معقول است که بپرسیم هدف ما از باور به این‌ها چیست؟ به نظر می‌رسد باورهای دینی (همانند بسیاری از باورهای ما)، باورهای قصدمندی هستند که انسان‌ها برای دستیابی به این یا آن هدف بدان متعهد نشده‌اند [10, p. 146]. از اینرو، تلقی ویلسون از باورهای دینی یک تلقی یک سویه و ناقص است و صرفاً می‌کوشد باورهای دینی را در یک جنبه کاربردی محدود خلاصه کند.

در مورد فعالیت‌های دینی (مانند عبادت، دعا و ...) نیز تلقی ویلسون کافی نیست. بسیاری از فعالیت‌های دینی هستند که اکثر دینداران آن‌ها را برای دستیابی به یک هدف اجتماعی انجام نمی‌دهند. به عنوان نمونه، بسیاری از معتقدان به ادیان ابراهیمی، فعالیت‌های دینی خود را برای سعادت اخروی انجام می‌دهند که در تلقی ویلسون از دین، به کلی مغفول مانده است. بعلاوه، برخی از دینداران هستند که دعا و عبادت را تنها از روی عشق و محبت به خداوند انجام می‌دهند. تصویر ویلسون از دین، هیچ کدام از این جنبه‌ها را نمی‌تواند تبیین کند.

بعلاوه در خصوص هر دو نظریه، یک نکته اساسی در خصوص تلقی و تعریف آن‌ها از دین وجود دارد. به نظر می‌رسد این‌که چگونه دین را تعریف کنیم و تحت چه شرایطی آن را مطالعه کنیم، تأثیر مستقیمی روی تبیین‌های ارائه شده می‌گذارد (البته عکس آن نیز صادق است). در واقع، یک رابطه دو سویه میان تعریف و تلقی از دین و تبیین‌های

ارائه شده در خصوص دین وجود دارد. مدافعان نظریه محصول فرعی، این گونه «دین» را تعریف می‌کنند: «باور به عوامل فراطبیعی یا اموری که به نوعی با این عوامل مرتبطند مثل باور به زندگی پس از مرگ، معجزه، دعا و ...» [2, p. 772]. در مقابل، نظریه انتخاب گروهی به جای این که باور به عوامل فراطبیعی را اساس دین بداند، تعریف کارکردگرایانه از دین که مرتبط با تکامل انسان است ارائه می‌دهد. از نگاه آن‌ها، دین یک سیستم اجتماعی انسانی است که کارکردهای تکاملی دارد (به بقا و ازدیاد نسل کمک می‌کند).

به نظر می‌رسد هیچ کدام از این تعاریف و تلقی‌ها از دین، تعاریف دقیقی نیستند. نظریه انتخاب گروهی با یک تعریف انسان‌مدارانه از دین شروع می‌کند و می‌کوشد شیوع باورهای دینی را بر اساس آن تبیین نماید؛ لذا از عنصر «توجه به فراطبیعت» که رکن اساسی بسیاری از ادیان به شمار می‌رود غفلت کرده است. در مقابل، مدافعان نظریه محصول فرعی، هیچ قیدی برای «عامل فراطبیعی» قائل نیستند. عامل فراطبیعی در تعریف آن‌ها می‌تواند شامل شیاطین، فرشتگان، ارواح، ارواح نیاکان و .. شود. لذا حتی اگر تبیین ارائه شده توسط نظریه محصول فرعی را بپذیریم، این نظریه نهایتاً شیوع باور به عوامل فراطبیعی را توضیح می‌دهد نه شیوع باورهای دینی را.

۳.۳. محدودیت‌های تبیینی

به نظر می‌رسد مکانیزم‌های شناختی معرفی شده توسط مدافعان نظریه محصول فرعی (مانند HADD)، یک تبیین علی کافی برای شیوع باورهای دینی فراهم نمی‌کنند. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد این مکانیزم‌ها (با فرض این که تبیین کاملی ارائه دهند) صرفاً نشان می‌دهند چرا انسان به هویت نامشهود به عنوان علل فاعلی برخی رخدادهای مبهم گرایش دارد. در واقع این مکانیزم‌ها در نهایت تبیین می‌کنند که چرا انسان‌ها، استعداد عجیبی برای شکل دادن باورهای دینی کَلّی دارند. آن‌ها به هیچ روی توضیح نمی‌دهند که چرا مثلاً باور به خدای ادیان ابراهیمی این قدر شایع است؟ چرا باور به «الله» (در اسلام) یا «یهوه» (در یهودیت) این قدر در بین انسان‌ها شایع است؟ به تعبیر **مایکل موری**^۱، «خروجی این مکانیزم‌های شناختی، کاملاً غیر خاص است. آن‌ها تنها می‌گویند که یک «عامل» وجود دارد» [8, p. 172]. بنابراین به نظر می‌رسد، معماری شناختی یک انسان معمولی که دارای مکانیزم‌هایی همچون HADD است، تنها او را

1. Michael Murray

مستعد باور دینی به طور کلی می‌کند؛ اما داشتن این معماری شناختی، محتوای خاص باورهای او را تعیین نمی‌کند و لذا شیوع چنین باورهای خاصی را نیز تبیین نمی‌نماید. هر چند برخی از مدافعان نظریه محصول فرعی اصرار دارند که کشف مکانیزم‌های شناختی جدیدتر در آینده، می‌تواند شیوع باورهای دینی با محتوای خاص را نیز توضیح دهد، اما برخی دیگر معتقدند در شکل‌گیری، تقویت و همچنین شیوع باورهای دینی با محتوای خاص، عوامل دیگری (غیر از مکانیزم‌های شناختی) دخیل هستند. به عنوان نمونه، کلارک و بارت معتقدند تجربه دینی اصیل و وحی از جمله این عواملند که در شکل‌گیری و شیوع باورهای دینی با محتوای خاص، نقش ایفا می‌کنند:

یک حس تیره و ناقص از الوهیت می‌تواند در انواع مختلفی از ظهورات فرهنگی مانند جن یا پری یافت شود. با این وجود، چنین آگاهی دینی/ اخلاقی غیر دقیقی ممکن است برای شروع فرآیند توسعه اخلاقی و دینی انسان درون چهارچوب جامعه، به اندازه کافی صادق باشد. اما ممکن است با تأمل بیشتر، تجربه دینی اصیل و وحی، این آگاهی‌های شکل نگرفته الهی را اصلاح کنند [4, p. 668].

برخی دیگر از محققان، سنت‌های فرهنگی، تربیت، درگیری در جوامع دینی، معجزه‌ها، دعا‌های مستجاب شده و حتی مشاهده طراحی و نظم در جهان را از عوامل دخیل در شکل‌گیری و شیوع باورهای دینی با محتوای خاص می‌دانند [7, p. 956]. در هر صورت، آنچه اکنون نظریات تکاملی در خصوص شیوع باورهای دینی ارائه می‌دهند با این محدودیت اساسی مواجه هستند که نمی‌توانند شیوع باورهای دینی با محتوای خاص را تبیین نمایند و تنها (اگر از همه اشکالات دیگر صرف‌نظر کنیم) می‌توانند از وجود یک حس الوهیت در وجود انسان خبر دهند.

آنچه گفتیم محدودیت تبیینی نظریه محصول فرعی بود. اما نظریه انتخاب گروهی نیز دارای یک محدودیت تبیینی اساسی است. فرض کنید تبیین ویلسون در خصوص این‌که دین، نوعی مزیت برای بقای گروه محسوب می‌شود و از اینرو باقی می‌ماند، تقویت می‌شود و شیوع پیدا می‌کند، تبیین درستی باشد. هنوز یک سؤال اساسی وجود دارد و آن این‌که چرا یک گروه دینی با مثلاً نازیسم یا مارکسیسم متفاوت است؟ در مدل ارائه شده توسط ویلسون، نازیسم و مارکسیسم نیز می‌توانند همان کاری را بکنند که یک گروه دینی انجام می‌دهد؛ یعنی می‌توانند به انسجام و همبستگی اجتماعی کمک کنند، حس فداکاری را تحریک کنند، همکاری بین افراد را موجب شوند. اما

روشن است (و خود مدافعان نظریه انتخاب گروهی نیز به آن اذعان دارند) که میان یک گروه دینی با مارکسیسم و نازیسم تفاوت اساسی وجود دارد. آتران از مدافعان نظریه محصول فرعی، این شکاف تبیینی در نظریه سازگاری ویلسون را این‌گونه بیان می‌کند: سازگارانگاران علی‌الاصول نمی‌توانند میان مارکسیسم و خداپرستی تمایز نهند، یعنی میان ایدئولوژی و باور دینی ... آن‌ها نمی‌توانند تبیین کنند چرا مردم در تعهداتشان به باورهای دینی، ثابت‌قدم‌تر هستند تا نسبت به دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی یا علمی‌ای که حتی گاهی اوقات در تبیین نحوه کارکرد اشیاء و جهان، متقاعد کننده‌تر به نظر می‌رسند [1].

تلاش زیادی از سوی مدافعان نظریه انتخاب گروهی صورت گرفته تا این شکاف تبیینی را به نوعی پر کنند. اما هیچ یک از این تلاش‌ها تا کنون موفق نبوده است. به نظر می‌رسد نظریه انتخاب گروهی نیز دارای این محدودیت اساسی در تبیین هست که نمی‌تواند شیوع باورهای دینی را به گونه‌ای متمایز از شیوع ایدئولوژی‌های اجتماعی تبیین نماید.

۴.۳. عدم تمایز میان بنیان‌های طبیعی و عقلانی باورهای دینی

یکی از اشتباهات رایج از سوی مدافعان هر دو نظریه، خلط میان بنیان‌های طبیعی و عقلانی باورهای دینی است. این تفکیک را هیوم در کتاب «تاریخ طبیعی دین» مطرح می‌کند. او میان دو سؤال در خصوص دین تمایز می‌گذارد: (۱) پرسش در خصوص بنیان‌های عقلانی باور دینی و (۲) پرسش در خصوص بنیان‌های طبیعی باور دینی [6, p. 21]. پرسش نخست، پرسشی معرفت‌شناسانه است که موجه بودن یا نبودن و همچنین صدق و کذب باورهای دینی را بررسی می‌کند: این که مثلاً «باور به وجود خداوند» تا چه اندازه موجه است؟ یا این که چه استدلال‌ها و دلایل عقلانی برای درستی این باور وجود دارد؟ اما پرسش دوم، در صدد واکاوی منشأ چنین باورهایی در طبیعت و سرشت انسان است: این که چه علل طبیعی موجب شده تا انسان به خداوند باور داشته باشد؟ در واقع پرسش دوم به دنبال ارائه تبیین‌های علی در خصوص منشأ باورهای دینی (از جمله باور به خدا) است.

برخی از فلاسفه همچون داوکینز و دنت می‌کوشند تا تبیین‌های تکاملی در خصوص منشأ دین و شیوع باورهای دینی را به عنوان استدلال‌هایی تلقی کنند که دین را رد

کرده یا بی‌اعتبار می‌سازد. اما روشن است که یافتن یک منشأ «طبیعی» برای دین یا توصیف مکانیزم‌های شناختی مرتبط با آن، به هیچ روی به معنای رد کردن یا بی‌اعتبار ساختن دین نیست. این کار در مورد بسیاری از ادراکات و شناخت‌های ما انجام می‌گیرد، یعنی تلاش می‌گردد یک منشأ طبیعی برای شناخت‌های ما معرفی شود یا مکانیزم‌های درگیر در ادراک توصیف گردد. اما هیچ کس تصور نمی‌کند که چنین تلاشی به معنای بی‌اعتبار کردن شناخت‌ها یا باورهای ادراکی ماست. مثلاً فرض کنید که مکانیزم‌های شناختی و تحولات طبیعی در مغز ما که موجب می‌شود ما یک درخت را ادراک کنیم کشف گردد. حال این به معنای این است که درختی که ما داریم مشاهده و ادراک می‌کنیم وجود ندارد یا ادراک ما در خصوص آن نامعتبر است؟

بنابراین، تبیین‌های تکاملی از شیوع باورهای دینی تلاشی مرتبط با پرسش دوم است که البته به هیچ روی پاسخی برای پرسش اول به حساب نمی‌آید. مدافعین تبیین‌های تکاملی، مطالعه دین را به عنوان پدیده‌ای طبیعی در دستور کار خود قرار داده‌اند و می‌کوشند علل طبیعی شکل‌گیری، تقویت و شیوع باورهای دینی را کشف نمایند. لذا لازم است که آن‌ها بین دلایل برای باور به هویات فراطبیعی و یک دیدگاه تبیینی در خصوص این‌که چرا مردم به چنین باورهایی اعتقاد دارند تمایز بگذارند؛ و البته روی بخش دوم متمرکز شوند بدون آنکه از آن برای پاسخ به بخش نخست بهره گیرند [11, pp. 3-4; 3, p. 97].

هر چند ملحدانی همچون داوکینز و دنت تلاش‌های آشکاری برای بی‌اعتبار کردن دین با استفاده از علم انجام می‌دهند، و می‌کوشند از پژوهش‌های علمی درباره دین برای هجمه به دین استفاده کنند، اما اغلب پژوهشگران در این حوزه، چنین هدفی را دنبال نمی‌کنند. از نظر آن‌ها مطالعه علمی درباره دین، به دنبال نشان دادن عدم عقلانیت یا بی‌کفایتی دین نیست بلکه به دنبال این است که تبیین‌های علی‌طبیعی از منشأ باورهای دینی ارائه دهد. حتی تعداد قابل توجهی از این پژوهشگران، صراحتاً دیندار بودن خود را اعلام می‌کنند. به عنوان نمونه، **جاستین بارت**^۱، استاد دانشگاه آکسفورد و یکی از محققین برجسته و از پایه‌گذاران علوم شناختی دین، صریحاً خود را یک مسیحی معتقد معرفی می‌کند. او ضمن انتقاد از امثال داوکینز و دنت می‌گوید:

کتاب‌های داوکینز و دنت ... یافته‌های علمی در خصوص دین را به عنوان

1. Justin L. Barrett

بخشی از تلاش خود برای آزاد کردن جهان از تفکر دینی، رژه‌گونه ردیف می‌کنند. اما به هیچ وجه این یافته‌ها مستلزم چنین چیزی نیست و بعلاوه دیدگاه شخصی اغلب افراد برجسته در این حوزه را باز نمود نمی‌کند. با این وجود، لفاظی‌های گوش‌خراش اهل جدل توجه‌ها را به خود جلب می‌کند [2, p. 779].

بر اساس آنچه تاکنون گفتیم، تبیین‌های طبیعی و تکاملی از شیوع باورهای دینی، نه به لحاظ استدلال منطقی و فلسفی موجب بی‌اعتبار کردن دین می‌گردند و نه در عمل، محققین این حوزه چنین هدفی را دنبال می‌کنند.

۴. نتیجه

شیوع بسیار گسترده باورها و فعالیت‌های دینی در سرتاسر تاریخ و فرهنگ بشر، پدیده‌ای است که نیازمند تبیین است. تبیین‌های تکاملی از این پدیده، می‌کوشند دین را به عنوان پدیده‌ای طبیعی مورد مطالعه قرار دهند و شیوع گسترده باورها و فعالیت‌های دینی را بر اساس مکانیزم‌های شناختی که به نحو تکاملی در انسان شکل گرفته‌اند، و یا بر اساس نقش و کارکردی که دین در انسجام، هماهنگی و همکاری اجتماعی دارد، تبیین نمایند. این تبیین‌ها از این جهت می‌توانند قابل توجه باشند که نشان می‌دهند در نهاد و سرشت طبیعی عالم (اعم از انسان، طبیعت و جامعه) مکانیزم‌ها و ساختارهایی برای تقویت باورهای دینی انسان نهاده شده است. شاید بتوان میان این مکانیزم‌ها و آنچه در ادیان ابراهیمی (به ویژه اسلام) «فطرت» خوانده می‌شود نسبتی برقرار کرد. اما باید توجه داشت همان‌گونه که فلاسفه و دانشمندان شاخص مدافع این نوع تبیین‌ها اذعان داشته‌اند، این نوع تبیین‌ها، به دلیل چالش‌هایی که برشمردیم، نمی‌توانند (و نمی‌خواهند) جای تبیین‌های فراطبیعی برای نشان دادن شیوع این باورها را بگیرند.

منابع

- [1] Atran, S. (2002), *In Gods We Trust*, Oxford, Oxford University Press.
- [2] Barrett, J. (2007), "Cognitive Science of Religion: What Is It and Why Is It?", *Religion Compass* 1/6, pp. 768-786.
- [3] Barrett, J. (2009), "Science, Religion and Theology" in *The Believing Primate*, by J. Schloss and M. J. Murray (eds), New York, Oxford University Press
- [4] Clark, Kelly & J. Barrett (2011), "Reidian Religious Epistemology and the Cognitive Science of Religion", *Journal of the American Academy of Religion* 79, pp. 639-75.

- [5] Henig, Robin M. (2007), "Darwin's God" *New York Times*, March 4.
- [6] Hume, D. (1956), *Natural History of Religion*, ed. H. E. Root, Plato Alto, Calif, Stanford University Press.
- [7] Lim, Daniel (2016), "Cognitive Science of Religion and Folk Theistic Belief", *Zygon* vol. 51, n. 4, pp. 949-965.
- [8] Murray, M. (2009), "Scientific Explanations of Religion and the Justification of Religion Belief" In *The Believing Primate*, ed. By J. Schloss & M. Murray, New York, Oxford University Press, pp. 168-77.
- [9] Nola, R. (2013), "Do Naturalistic Explanations of Religious Beliefs Debunk Religion?" in *A New Science of Religion*, by G. Dawes and J. Mclaurin (eds), New York, Routledge.
- [10] Plantinga, A. (2011), *Where The Conflict Really Lies: Science, Religion & Naturalism*, Oxford, Oxford University Press.
- [11] Schloss, Jeffrey (2009), "Introduction: Evolutionary Theories of Religion", In *Believing Primate*, ed. by J. Schloss & M. Murray, New York, Oxford University Press, pp. 1-25.
- [12] Thurow, J. (2013), "Does Cognitive Science show belief in god to be irrationals?" *International Journal for Philosophy of Religion* 74, pp 77-98.
- [13] Wilson, D. S. (2002), *Darwin's Cathedral: Evolution, Religion and The Nature of Society*, Chicago, University of Chicago Press.

